

## واکاوی دیدگاه‌های مونتگومری وات درباره دلایل هجرت مسلمانان به حبشه

۱- هادی مهدوی چرمی ۲- علی رضا روحی ۳- سیدحسین مجتبی

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (H52ma@yahoo.com)  
<sup>۲</sup> دانشیار (عضومدعو) گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)؛ (dr.rohy@gmail.com)  
<sup>۳</sup> استادیار (عضومدعو) گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران؛ (drmojtabavi@yahoo.com)

نویسنده مسئول: dr.rohy@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

### چکیده

از دیدگاه مورخان مسلمان، بعد از اعلام دعوت عمومی از سوی حضرت محمد(ص) و با گسترش فشارها و شکنجه‌های جسمی و روحی و تهدید خطر ارتداد تازه مسلمانان، در سال پنجم بعثت(۶۱۵م) گروهی از مسلمانان، با تدبیر رسول خدا(ص) برای گریز از آزار و شکنجه مشرکان در مکه، به حبشه مهاجرت کردند. ویلیام مونتگومری وات، کشیش و مستشرق مشهور اسکاتلندی، که با سبکی عالمانه و موشکافانه، بیش از نیم قرن به مطالعه تاریخ اسلام و سیره نبوی پرداخته و آثار و دیدگاه‌های او در غرب و نیز در جهان اسلام به بی‌طرفی و منصفانه تعبیر شده و طرفداران بسیاری دارد، معتقد است این ماجرا به همان سادگی که در گزارشات و روایات تاریخی مسلمانان ارائه شده، نیست. او با نگاهی تحلیلی و شکاکانه در کتاب محمد[ص] در مکه که به حوادث عصر نبوی تا زمان هجرت به مدینه اختصاص دارد و از مفصل‌ترین کتابهای نوشته شده درباره مرحله مکی سیره نبوی به زبان انگلیسی بوده، به دنبال دلایل مادی و اجتماعی این هجرت بوده و دلایلی چون انگیزه‌های تجاری، نظامی و وجود اختلاف بین مسلمانان را به عنوان علل این هجرت مطرح می‌کند که با دیدگاه مورخان مسلمان تفاوت بنیادین دارد. این پژوهش با استناد به منابع تاریخی و با روش تحلیلی-انتقادی ضمن بررسی و نقد نظرات وات به دنبال پاسخ به این سوال است که آیا پژوهش وات بیان‌کننده علت اصلی این مهاجرت و اقامت طولانی مسلمانان در حبشه می‌باشد؟ دستاورد‌های این پژوهش بیانگر این است که دلایل مطرح شده از سوی وات بر فرضیه‌های غیر مستند و حدس و گمان استوار بوده و کند و کاو عقلی بدون یافتن دلیل و پشتوانه<sup>۱</sup>ی نقلی در تحقیقات تاریخی ثمری نخواهد داشت. همچنین او با طرح این دلایل، در صدد دستیابی به نتیجه دلخواه خود یعنی تشکیک در منابع تاریخ اسلام و تضعیف جایگاه پیامبر(ص) و دین اسلام نزد مخاطبانش می‌باشد.

**کلیدواژه:** محمد(ص)، هجرت، حبشه، مسلمانان، ویلیام مونتگومری وات

### مقدمه

«هجرت»، به معنی جدا شدن، فاصله گرفتن، قطع مواصلت و مفارقت است؛ خواه با بدن، زبان، یا قلب باشد، و یا با هر سه و «مهاجر» نیز کسی است که به جهت اهداف والای دینی، وطن و زادگاه خود را رها کند و به دیار دیگر برود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۳۳؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۵۱۴/۳-۵۱۷) «هجرت» در مفهوم اسلامی آن، دور شدن از محیط فشار و اختناق و پا نهادن در محیط باز و آزاد است؛ تا انسان خداپرست و متعهد بتواند در پرتو آزادی، عقاید خود را آشکار سازد و به وظایف خویش عمل کند. (حسینی طباطبایی، ۱۳۶۶: ۲۲/۳) همچنین هجرت یکی از اعمال شریف و در ردیف جهاد و شهادت بوده و در گسترش و بقای اسلام نقش مهمی ایفا می‌کند. در قرآن به صورت روشن در مواقع اضطرار اجازه هجرت(نحل، آیه ۴۱) صادر گردیده است: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْتَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> «آنان که در راه خدا مهاجرت کردند پس از آنکه ستمها (در وطن خود از کافران) کشیدند ما در دنیا به آنها جایگاه آسایش و نیکو می‌دهیم در صورتیکه اگر بدانند اجری که در آخرت به آنها عطا خواهیم کرد بزرگتر (و بسیار نیکوتر) است.» در سال پنجم بعثت قریشیان فشار مضاعفی بر پیامبر(ص) وارد کردند. پس ایشان به آن دسته از یارانش که فشارهای قریش علیه آنان شدت یافته بود، فرمود: «خوب است به سرزمین حبشه بروید، زیرا آنجا پادشاهی هست که هیچ‌کس در ملک او ستم نمی‌بیند. آن‌جا سرزمین راستی است، تا خداوند برای رهایی شما از این وضعیت گشایشی قرار دهد.» (ابن هشام، ۱۹۶۴: ۳۲۲/۱)

تاریخ نگاری اسلامی بیشتر با اهداف دینی صورت گرفته و در تحلیل وقایع به این که پیامبر(ص) از سوی خداوند هدایت شده و «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نجم، آیه ۳) اکتفا شده و در بررسی حوادث تاریخی از دیگر جنبه ها غفلت شده است. ماجرای هجرت به حبشه نیز از موضوعاتی است که نیازمند بررسی جزئیات به شیوه ای علمی، دقیق و قابل فهم در شرایط معاصر است.

مستشرقان با انگیزه های متفاوتی چون تبشیری، علمی، سیاسی، تجاری و با رویکردی علمی در جستجوی عوامل مادی رویدادهای تاریخ اسلام و حوادث سیره پیامبر (ص) بوده اند.

کتاب محمد در مکه اولین اثر مهم وات در خصوص سیره، به حوادث عصر نبوی در مرحله مکی تا زمان هجرت رسول خدا(ص) به مدینه با دیدگاهی علمی و تحلیلی پرداخته است. رمان جنجالی «آیات شیطانی» سلمان رشدی، از شاگردان مونتگومری وات، تاحدودی مرتبط با مباحث این کتاب باشد. وات در این کتاب، تاریخ هجرت به حبشه را بعد از نسخ آیات شیطانی می داند و آن را ماجرای حقیقی با دلایل مبهم معرفی می کند و معتقد است گزارشات تاریخی مسلمانان از این ماجرا حتی اگر درست باشد، فهم ما را در این زمینه زیاد بالا نمی رَد و این حادثه به همان سادگی که در گزارشات مسلمانان آمده، نبوده و دلایل دیگری برای آن ذکر می کند. (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۲-۱۱۳) این کتاب تا کنون به فارسی ترجمه نشده است. در نوشتار حاضر، ابتدا نظرات این کشیش اسلام شناس، نقل و سپس تحلیل و نقد مربوط به آن مطرح گردیده تا مخاطب دیدگاه روشنتری در خصوص تحلیل ارائه شده، داشته باشد.

### مختصری درباره ویلیام مونتگومری وات (۱۹۰۹-۲۰۰۶م)

از جمله مستشرقانی که به داشتن نظرات نسبتاً متعادلی درباره پیامبر(ص) شهرت پیدا کرده، کشیش اسکاتلندی، ویلیام مونتگومری وات است. پدرش کشیشی پروتستان بود. وات در سال ۱۹۳۷م/۱۳۱۵ش از طریق دانشجوی مسلمان پاکستانی عضو فرقه قادیانی که مستأجرش بود، با اسلام آشنا شد. آشنایی وات با اسلام چنان را او منقلب نمود که اسقف کلیسای انگلیکن اورشلیم به او پیشنهاد کرد که به اورشلیم (بیت المقدس) بیاید تا درباره ی رویکرد عقلانی اسلام مطالعه کند. در سال ۱۹۳۹م به عنوان شماس کلیسای انگلیکن منصوب و یک سال بعد کشیش کلیسای سنت ماری شد. او در این سال ۶ها به مطالعات عربی و اسلامی ادامه داد و موضوع رساله ی دکترایش جبر و اختیار در صدر اسلام بود. وات بعد از بازگشت به انگلستان در سال ۱۹۴۶م، مدرس ادبیات عرب در دانشگاه ادینبورگ شد که تا بازنشستگی اش در سال ۱۹۷۹م ادامه یافت. وی در این سال ها در کسوت کشیش کلیسای اپیسکوپال اسکاتلند خدمت کرد. او در سال ۱۹۵۳م کتاب محمد در مکه و در سال ۱۹۵۶م کتاب محمد در مدینه و خلاصه آن دو را در کتاب معروف محمد پیامبر و سیاستمدار به سال ۱۹۶۱م منتشر کرد. وات در ۲۴ اکتبر ۲۰۰۶م مصادف با دوم آبان ۱۳۸۵ش درگذشت. (موسوی مقدم، ۱۳۹۱: ۱۲-۱۳) بیش از ۳۰ مدخل از دائرة المعارف اسلامی لیدن به نام این کشیش پرکار ثبت است و در تحقیقات معاصر، کمتر پژوهش اسلامی را می توان یافت که گریزی به آثار وات نداشته باشد.

گرچه وات بیش از نیم قرن اسلام را مورد مطالعه قرار داده و آثار بسیاری پیرامون تاریخ و عقاید مسلمانان نوشته، اما به مسیحیت کاملاً متعصب بود و سال ها از زندگی خود را در سمت کشیش پروتستان خدمت کرد. اولین و آخرین کتاب او درباره مسیحیت بود؛ با این همه، هیچ گاه از گفتگو میان مسیحیان و مسلمانان دست نکشید و یکی از طرفداران دیالوگ بود. او به مسلمانان توصیه می کرد که اگر می خواهید در ساختن این دنیا سهمی باشید، باید جنبه های دنیوی یا غیرروحانی فرهنگ جهانی در حال ظهور را بپذیرید. به نظر وی، اگر مسلمانان مایلند تا سهم کاملی در حیات سیاسی دنیا داشته باشند، باید دست از انحصارگرایی و بنیادگرایی بردارند. (وات، ۱۳۷۳: ۲۳۴-۲۳۲).

### ماجرای هجرت به حبشه به قلم مونتگومری وات

وات در صفحات ۱۰۹ تا ۱۱۷ و دو پیوست از کتاب محمد در مکه، به شرح و تفسیر ماجرای هجرت به حبشه پرداخته است. او در آغاز می گوید: «اگر تاریخ های حوادث مورد اعتماد باشد؛ هجرت یا مهاجرت به حبشه بعد از نزول سوره کافرون و ابطال آیات [شیطانی] روی داده است.» (وات، ۱۹۵۳: ۱۰۹)

سپس به نقل روایت عروه (۲۲ یا ۲۶/۹۴ق)، که ابن هشام از ابن اسحاق آورده، می پردازد:

«زمانیکه رسول خدا(ص) رنجی که بر یارانش وارد می شد را دید، در حالیکه خود به دلیل جایگاهش در نزد خداوند و موقعیت عمویش، ابوطالب، در دسترس [کفار] نبود و زمانیکه دید بر حمایت از آنان در برابر چنین رنجی قادر نیست؛ به آنان فرمود که چرا به سرزمین حبشیان نمی روید؛ زیرا در آنجا پادشاهی هست که در قلمرو حکومتش به کسی ظلم نمی شود و آنجا سرزمین صداقت و درستی است، (و آنجا بمانید) تا خداوند به شما راحتی و فراغ از شرایط موجود، عنایت کند. پس مسلمانان، یعنی یاران رسول خدا(ص)، همراه با ترس از سختی و رنج (فتنه) و برای حفظ دینشان، عازم سرزمین حبشیان شدند. این اولین هجرت بود که در اسلام رخ داد. سپس اسامی اولین مسلمانان اعزامی (شامل ده مرد به همراه وابستگانشان) آورده می شود.» (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۰)

وات در ادامه به نقل از ابن هشام می نویسد: «برطبق آنچه که یک آگاه به من گفت، عثمان بن مظعون امیر آنان بود. ابن اسحاق گفته: سپس جعفر بن ابیطالب و مسلمانان یکی بعد از دیگری به دنبال او به حبشه رفته و در آنجا به هم پیوستند. بعضی از آنان با خانواده هایشان رفته بودند و بعضی دیگر تنها و بدون خانواده. (همانجا)

در قسمت دوم این بحث، وات به تفسیر این موضوع که آیا یک هجرت به حبشه بوده یا دو هجرت پرداخته و می نویسد: «براساس این گزارش است که عموماً توسط مورخین مسلمان بعدی بیان شده که دو هجرت به حبشه وجود داشته و آن اشخاصی که قطعاً بوده اند، یعنی افراد فهرست اول، در هر دو هجرت شرکت کرده اند. بعضی از این مهاجرین به مکه بازگشتند و بعداً در هجرت به مدینه شرکت کردند؛ دیگران نیز تا سال هفتم هجری بازنگشتند و در خیبر به رسول خدا(ص) پیوستند.» (همانجا)

سپس وات با تکیه بر نظرات کائاتی (۱۸۶۹-۱۹۳۵م) خاورشناس ایتالیایی، به رد دو مهاجرت می پردازد و چنین اظهار نظر می کند: «دلیل اصلی رد دو هجرت به حبشه این است که ابن اسحاق، همانطور که توسط ابن هشام و طبری گزارش شده، در واقع نگفته که دو هجرت به حبشه وجود داشته... و استفاده از عبارت «تتابع» (به معنی تبعیت یکی بعد از دیگری) اشاره به این دارد که دو گروه بزرگ مهاجرین وجود نداشته؛ بلکه دسته ای از گروه های کوچکتر بوده اند.» (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۱)

در ادامه وات بدون اشاره به حوادث روی داده هنگام اقامت مسلمانان در حبشه، درباره بازگشت آخرین گروه از مهاجران حبشه می نویسد: «در سال هفتم هجری، محمد(ص) می خواست با بدست آوردن حمایت گروه کوچکی که هنوز در حبشه بودند، جایگاه خودش را تقویت کند. او پیکی را برای اطمینان دادن به آنان از یک استقبال گرم و محافظتشان در برگشت، فرستاد و آنان- یا حداقل عده ای از آنان- بازگشتند. استقبال صمیمانه ای از آنان شد و سهمی از غنایم خیبر که محمد(ص) به تازگی تسخیر کرده بود، به آنان داده شد. احتمالاً از این زمان بود که کلمه «هجرت» به ماجرای حبشه داده شد و این کار بی تردید توسط محمد(ص) برای تایید بیشتر خودش بود تا رفتار کریمانه با جعفر و گروهش. احتمالاً با در نظر گرفتن فضیلت هجرتشان به حبشه، با این افراد به عنوان مهاجرین رفتار می شد. بدبختانه این موضوع این امکان را برای بعضی افراد، عمدتاً آنانی که مدتی کوتاهی در حبشه بودند و سپس هجرت از مکه به مدینه را به همراه محمد(ص) انجام دادند، فراهم ساخت تا برای کسب اعتبار، بگویند که آنها دو هجرت داشته اند. محمد(ص) برای رفع مشکل و با زرنگی چنین پاسخ داد: «خوب، بنابراین دیگر مهاجران حبشه هم آدو هجرت دارند، یکی به حبشه و یکی از حبشه به سوی من.» به نظر می رسد عمر، خلیفه دوم، یکی از مخالفین اصلی این رفتار مطلوب و با فضیلت با کسانی بوده که مدت طولانی تری در حبشه باقی مانده اند. حداقل یک گزارش از مجادله ی بین او و همسر جعفر بن ابی طالب آمده که محمد(ص) برای پایان دادن بحث در آن مداخله کرد. (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۲)

#### دلایل مهاجرت مسلمانان به حبشه از دیدگاه مونتهگومری وات

وات در بیان دلایل این مهاجرت احتمالاتی را مطرح کرده و در ضمن آن به بیان دیدگاهها و نظرات خود درباره این رویداد تاریخی می پردازد و می گوید: «آنچه در بالا بیان شد، حتی اگر درست باشد؛ آگاهی ما را درباره موضوع هجرت به حبشه، خیلی بالا نمی برد؛ برای اینکه ماجرا به همان سادگی که گزارشات مسلمانان ارائه می کند، نیست. این موضوع در پاسخ به این سؤال روشن خواهد شد: «به کدام دلیل گروهی از مسلمانان به حبشه مهاجرت کردند؟» (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۳)

وات در پاسخ به این سوال دیدگاههای خود را در قالب ۵ احتمال مطرح می کند که در پایان هر کدام، به تحلیل و نقد آن پرداخته می شود.

احتمال اول: اجتناب از آزار و فشارها

وات می نویسد: «اولین پاسخ احتمالی این است که آنها برای اجتناب از آزار و سختی هایی که در مکه با آن مواجه بودند، به حبشه رفتند. این مفهوم از نامه عروه منظور نامه عروه به عبدالملک مروان خلیفه اموی (۶۸۵-۷۰۵م/۶۵-۸۶ق) و گزارش ابن اسحاق به دست می آید.» (همانجا)

وات معتقد است که به سختی می توان گمان کرد مسلمانان برجسته اولیه عمدتاً به خاطر ترس از رنج و سختی هجرت کرده باشند:

«مسلمانان اولیه ای که براساس فهرست ابن اسحاق به حبشه نرفتند با دو استثنا [أرقم (مخزومی)، که خانه اش را برای تشکیل جلسه و ملاقات در اختیار مسلمانان قرار می داد و ابواحمدین جحش، حلیف عبدشمس] که شاعری کور بود متعلق به قبایل هاشم، المطلب، زهره، تیم و عدی هستند چه به عنوان اعضا یا به عنوان همپیمان. اینها همراه با عدی که جایگزین آسد شده بود، قبایل حلف لفضول هستند و مخالفان برجسته محمد(ص) متعلق به گروههای مخزوم و عبدشمس که دارای قدرت مالی فراوان بودند، می باشند. آزار و اذیت پیروان محمد(ص) شامل فشار به آنها از درون قبیله و حتی خانواده بود. در گروه رقیب از زهره، تیم و دیگران گرچه این اشتیاق به آزار پیروان محمد(ص) نبود؛ زیرا او در ابتدا به مال و ثروت اشرافی حمله می کرد که آنها نیز دوست نداشتند، بنابراین اعضای مسلمان این قبایل نیازی به فرار به حبشه نداشتند.» (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۳)

وات معتقد است شکنجه و آزار مسلمانان جدی نبوده و این احتمال را مورد تشکیک قرار می دهد:

«اگر مسلمانان فقط به صرف دوری از اذیت و آزار به مکه رفته باشند، چرا بعضی تا سال هفتم هجری آنجا ماندند؛ در حالیکه آنها می توانستند در امنیت دوباره به محمد(ص) در مدینه ملحق شوند؟» (همانجا)

«در هیچ منبع تاریخی ثبت نشده که محمد(ص) به آنان گفته باشد که بعد از هجرتش به مدینه، در حبشه بمانند؛ تا بتواند به اندازه کافی برای آنان در مدینه تدارک ببیند. با این حال، اگر محمد(ص)، این کار را انجام داده بود، مطمئناً در روایات ثبت می شد.» (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۴)

## تحلیل احتمال اول

ابتدا باید پرسید اگر این احتمال مردود است چرا و آن را مطرح کرده است؟ با کمی تامل مشخص می شود که او با طرح این احتمال به زعم خود مردود، اهداف ذیل را دنبال می کند:

### ۱. قابل اطمینان نبودن گزارشات تاریخی منابع اسلامی و تشکیک در آنها

بحث رهایی از شکنجه و آزار مشرکان از دلایلی است که اکثر مورخان اسلامی آن را ذکر کرده اند. چنانکه جعفر در حضور نجاشی، می گوید: «زمانی که شمار مسلمانان فزونی گرفت و ایمان آوردن ما به اسلام آشکار شد، شماری از قبایل به شکنجه و زندانی کردن مسلمانان خود پرداختند، تا آنان را از دینشان بازگردانند.» (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۲۰۴/۱؛ بیهقی، ۱۳۶۱: ۳۰۱/۲) ابن هشام، طبری، ابن اثیر و دیگران به صراحت نقل کرده اند: چون رسول خدا(ص) آن وضع افشار و سختی را دید به آنها فرمود: «لو خرجتم الی ارض الحبشه فان بها ملکا صالحا لایظلم و لایظلم عنده احد و هی ارض صدق حتی یجعل الله لکم فرجا.» (ابن هشام، ۱۹۶۴: ۳۲۱/۱؛ ابن اثیر، ۱۳۷۴: ۷۶/۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۷۰/۲-۷۳) در تفسیر مجمع البیان نیز گفته شده: «رسول خدا(ص) هنگامیکه آن وضع سخت را مشاهده نمود به آنها دستور خروج به سرزمین حبشه را فرمود.» (طبری، ۱۳۵۹: ۲۳۳/۳).

۲. هدف دیگر وات القای جدی نبودن آزار و شکنجه مسلمانان در مرحله مکی است این در حالی است که ادله قرآنی آن را تأیید می کند: «وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَعْضِفُونَ فِي الْأَرْضِ تُخَافُونَ أَنْ يُتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنَصْرِهِ» (انفال، آیه ۲۶)

و به یاد آرید زمانی که عده قلیلی بودید که شما را ضعیف و خوار در زمین (مکه) می شمردند و از مردم (مشرک) بر خود ترسان بودید که مبدا شما را (از روی زمین) برچینند، بعد از آن خدا شما را در پناه خود آورد و به یاری خود نیرومندی و نصرت به شما عطا کرد. وات به آزار مسلمانان توسط مشرکان قریش و در تنگنا بودن مسلمانان که روایات زیادی در تأیید آن وجود دارد، خیلی نمی پردازد. در کتاب طبقات که از منابع اصلی وات است، آمده: «کثیر من المشرکین من کفار قریش بمن آمن من قبائلهم فعدوهم و سجونهم و ارادو فتنهم عن دینهم» (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۵۹/۱) ملاحظه می شود که ابن سعد به صراحت، عذاب و شکنجه مسلمانان را ذکر کرده و ظاهراً وات تنها قسمتی از این منبع را که با عقایدش همخوانی دارد، پذیرفته و بقیه را در نظر نگرفته است.

بنا به اذعان وات در بین کسانی که به حبشه رفتند افرادی بوده اند که به سبب ترس از شکنجه هجرت نکرده؛ بنابراین عده ای هم وجود داشته اند که به همین دلیل مهاجرت کرده و از تازه مسلمانان به ویژه گروهی که فاقد قبیله بوده و به سبب رهایی از آزار قریش و انجام آزادانه امور دینی شان، مهاجرت کردند. وات به این دسته از مهاجرین مستضعف و محروم و شکنجه شده ای چون عبدالله بن مسعود(متوفی ۳۲ق) که از وابستگان قبائل بود، توجهی نکرده است. (رسولی محلاتی، ۱۳۶۸: ۱۹۷/۳) و می دانیم که این اذیت و آزار به حدی شدت گرفت که خود پیامبر(ص) را هم در برگرفت به نحوی که سرانجام ایشان مجبور به هجرت به مدینه شد. اگر این فشار و آزار محدود بوده، چرا این هجرت صورت گرفته است؟ در صورتی که گاهی شکنجه ها منجر به قتل مسلمانان می شد؛ از جمله شهادت مادر عمار یاسر و پدرش و شکنجه بلال و عامر بن فهیره. (ابن هشام، ۱۹۶۴: ۳۴۳/۱) همچنین از کجا معلوم افرادی که به اعتقاد وات نگرانی از اذیت و آزار نداشته اند، در آینده با این مشکل مواجه نمی شدند و آیا امکان نداشته پیامبر خدا(ص) به دلیل ارتباط با وحی، پیش بینی این تهدید قریب الوقوع را کرده باشد؟

۳. نکته بعدی که وات در رد این احتمال آورده این است که اگر فشار و سختی در میان بوده اقامت طولانی در حبشه بعد از رفتن پیامبر به مدینه توجیهی نداشته و بدون هماهنگی با پیامبر(ص) بوده است.

اما اینکه چرا عده ای تا سال دهم هجری در حبشه ماندند، باید گفت این رسول خدا(ص) بود که از آنان خواست در حبشه بمانند و امر بازگشت دست مهاجرین نبود. در خصوص ادعای وات که اشاره ای از پیامبر(ص) برای ماندن مهاجرین در حبشه بعد از هجرت به مدینه نیافته، در صحیح بخاری آمده است: «ابوموسی می گوید: بر کشتی سوار شدیم که ما را به حبشه نزد نجاشی آورد و با جعفر بن ابیطالب و یاران وی که نزد نجاشی بودند، یکجا شدیم. جعفر گفت: همانا رسول خدا(ص) ما را بدین جای فرستاده و فرموده که اینجا اقامت کنیم، شما نیز با ما اقامت کنید. ما با آنها یکجا اقامت گزیدیم تا آنکه باز آمدیم و به هنگام فتح خیبر نزد پیامبر رسیدیم.» (بخاری، ۱۴۱۴: ۳۱۳۶) این سند تاریخی خود دلیل آشکاری هست که رسول خدا(ص) خودش برای ماندن تا زمان صدور اجازه بازگشت، دستور داده بود.

### احتمال دوم: خطر ارتداد

«دلیل دوم احتمالی مهاجرت، توسط محققان غربی مطرح شده ست. با توجه به اینکه اولین روایات از ابتکار محمد(ص) صحبت می کنند، آنها نتیجه گیری کرده اند که او بیش از کم کردن رنج و سختی فیزیکی پیروانش، علاقمند به دور کردن آنان از خطر ارتداد بود. اگر آنان در مکه می ماندند؛ با فشار خانواده مواجه می شدند و ممکن بود به آسانی دین جدیدشان را انکار کنند. (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۴)

اما وات ضمن تشکیک و شبهه در بحث ارتداد، این احتمال را ضعیف می داند:

«بعضی از آنها مسلمانانی وفادار بودند و احتمالاً از دینشان خارج نمی شدند؛ آیا بهتر نبود که آنان را در مکه جایی که امثال آنها باعث الهام دیگران می شد، نگه داشت؟» (همانجا)

### تحلیل و نقد احتمال دوم

بحث ارتداد که از سوی وات بیان شده، نشان می دهد که شکنجه و آزار بر مسلمانان چقدر زیاد بوده است. این فشار بعد از اعلام و آشکار شدن دعوت عمومی از سوی پیامبر(ص) و انتقاد و عیبجویی او و پیروانش از بت ها و بت پرستان، شروع شد و در سال پنجم بعثت بسیار شدت یافت. در این زمان عده ۳۱ زیر فشار این سختی ها که اصطلاحاً قرآن به آن فتنه می گوید، مجبور به ترک اسلام شدند، برخی به شهادت رسیدند و بعضی تقیه کردند. جعفر بن ابی طالب در حضور نجاشی این گونه سخن می گوید: «زمانی که شمار مسلمانان فزونی گرفت، شماری از قبایل به تغذیب و حبس مسلمانان خود پرداختند تا آنان را از دینشان بازگردانند.» (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۱۹۰/۱؛ بیهقی، ۱۳۶۱: ۳۰/۱۲).

بلاذری در مورد ارتداد می نویسد: «رسول خدا(ص) در پی هجرت به حبشه فرمودند: خدا یا هجرت اصحاب مرا پذیراباش و آنان را به جاهلیت بازگردان.» (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۲۲/۱) ابن اسحاق، نیز نگرانی پیامبر را از امکان باز گرداندن مسلمانان به دین جاهلیت یادآور می شود و بر این نکته تاکید می کند که دلیل هجرت مسلمانان، ترس از بازگشت به بت پرستی و فرار به سوی خدا برای حفظ دین خود و هدف پیامبر نجات مؤمنان از تغییر دین(فتنه) بوده است. (ابن هشام، ۱۹۶۴: ۳۲۰/۱) در تاریخ طبری هم نظیر این مطلب و ترس از فتنه و ارتداد به سبب فشار قبایل بر تازه مسلمانان هر قبیله ذکر شده است. (طبری، ۱۳۷۵: ۳۲۸/۲) استمرار سیاست شکنجه و فشار از عواملی بود که مشرکان سعی در استرداد مسلمانان داشتند زیرا به نظر خودشان با این رویه می توانستند مسلمانان را از اقبال به اسلام کم کنند و نومسلمانان را به دین گذشتگانشان برگردانند. چنان که پنج نفر از نومسلمانان مرتد و به کیش اجداد خویش درآمدند. (عاملی، ۱۴۱۵: ۱۳۴/۳) در منابع تاریخی آمده که عیبالله بن جحش - از بنی اسد بن خزیمه - که با همسرش ام حبیبه، دختر ابوسفیان، به حبشه هجرت کرد؛ در حبشه به دین نصرانیت درآمد و «ام حبیبه» از او جدا شد. (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۹۷/۸ و ۲۱۸) بنابراین خطر ارتداد همه جا تهدیدی برای مسلمانان بوده است.

پیامبر(ص) برای عدم بازگشت تازه مسلمانان به جاهلیت، دریافت که باید هرچه زودتر چاره ای بیندیشد، زیرا با سرسختی و لجاجتی که قریش از خود نشان می داد اسلام رونق نخست خود را از دست می داد و اگر اوضاع به همین منوال سپری می شد کسی تمایل به اسلام پیدا نمی کرد. مهمتر آنکه افرادی که تازه اسلام آورده بودند، مأیوس شده و به ارتداد می گرویدند. (جمیل، جعفریان، بی تا: ۱۳۹) بنابراین بهترین راه، دور شدن از مکه و هجرت بود. تا هم از شکنجه رهایی یابند و هم از خطر ارتداد

#### احتمال سوم: انجام تجارت

بنا بر فرضیات وات، احتمال دیگر این هجرت، تجارت بود:

«دلیل سوم احتمالی این است که آنها به منظور اشتغال به تجارت، مهاجرت کردند. به دلیل اینکه بعضی از آنان بیش از ۱۲ سال آنجا زندگی کردند؛ آنها می بایست منبعی برای امرار معاش داشته و قطعاً آن منبع، نوعی اقدامات بازرگانی بوده است. عروه درباره حبشه، به عنوان جایی درون قلمرو تجارت مکه، سخن می گوید.» (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۴)

با این حال، وات این احتمال را کافی نمی داند:

«این دلیل نیز، برای اعمال محمد(ص) و مسلمانان کافی محسوب نمی شود؛ لکن حتی اگر این کار خواست مهاجران بوده، اما خواست محمد(ص) نبوده است.» (همانجا)

#### تحلیل و نقد احتمال سوم

وات در اظهاراتش دچار تناقض گویی است؛ او پیش از این در همین کتاب می گوید وقتی مسلمانان، اسلام می آوردند هیچ آگاهی روشنی از دخیل بودن عوامل اقتصادی و سیاسی در آن چه انجام می دادند، نداشتند. (وات، ۱۹۵۳: ۹۷) اما اینجا یکی از دلایل احتمالی هجرت را عامل اقتصادی معرفی می کند. علاوه بر این حبشه بازار تجاری قریش نبود و آنان یا با شام و یا با یمن داد و ستد داشتند و وات در مورد تجارت و مرکز تجاری قرار دادن حبشه از سوی پیامبر(ص) دلیل و مدرکی ارائه نداده و صرفاً به صورت احتمال مطرح نموده است. (موسوی مقدم، ۱۳۹۱: ۳۸۶) از سویی اگر تجارت هدف بوده، چرا بیشتر مهاجرین مهمان نجاشی شده و یا بهتر بگوییم پناهندگان سیاسی از ظلم و جور بودند؟ تجار به صورت کاروان به جایی می روند و بعد از خرید و فروش کالاهایشان باز می گردند؛ در حالیکه اینان تا مدتها در حبشه ماندند. (المطعنی، ۱۴۱۳: ۶۷-۶۸)

#### احتمال چهارم: درخواست کمک نظامی از حبشیان

وات در تبیین این احتمال سوالات ذیل را مطرح می نماید:

«آیا هجرت به حبشه می تواند به این دلیل باشد که این کار بخشی از طرح دقیق محمد(ص) باشد؟ آیا او امید کمک نظامی از حبشیان داشت، همانگونه که احتمالاً پدربزرگش سعی کرده بود تا پشتیبانی نظامی از ابرهه بدست آورد؟ شاید حبشیان، مخالف بهانه ای برای حمله به جنوب عربستان به منظور تلاشی برای تسخیر مجدد حاکمیت از دست رفته شان، نبودند و شاید امپراطوری بیزانس - در این زمان که یک یا دو سال بعد از تسخیر اورشلیم توسط پارسیان بود - نیز این حمله را که تضعیف کننده جناح پارس بود، تایید می کرد. آیا محمد(ص) امیدوار بود حبشه را پایگاهی برای حمله به تجارت مکه کند، همانگونه که او بعداً از مدینه انجام داد؟ و آیا او در تلاش برای گسترش یک مسیر تجاری جایگزین از جنوب به امپراطوری بیزانس، دور از دسترس مکیان و شکستن انحصار اشراف مکه بود؟ ماجرای فرستادن دو مرد به عنوان نماینده نزد نجاشی از سوی مکیان، دیدگاهی را که این مهاجرت دلایل اقتصادی و سیاسی داشته، تأیید می کند. زیرا این مأموریت حتی اگر در تحقق هدف اولیه اش بر اساس روایات معتبر، یعنی بازگرداندن مهاجران، شکست

خورده؛ اما از جنبه مهار نجاشی از دادن کمک جدی به مسلمانان و آگاه کردن او از ضعف موقعیت آنان در مکه، می تواند موفقیت آمیز باشد.» (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۴-۱۱۵)

هرچند وات در پایان این دلیل ادعان می کند:

«گرچه این احتمال، از بعضی جوانب دارای جذابیت است، باز هم این که چرا بعضی از مسلمانان مدت طولانی در حبشه باقی ماندند، را بیان نمی کند.» (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۵)

### تحلیل و نقد احتمال چهارم

#### ۱. رفتن عبدالمطلب نزد ابرهه برای جلب پشتیبانی نظامی

این ادعای وات بدون ارائه سند صورت گرفته؛ در حالیکه در منابع اسلامی (طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۵/۳؛ ثعلبی، ۴۴۱-۴۴۲؛ راوندی، ۱۱۴/۱؛ مجلسی، ۱۳۰/۱۵) گفته شده که ابرهه برای جنگ و نابودی کعبه، به مکه آمده بود و دشوار است عبدالمطلب که خادم بیت الحرام بوده، از دشمن برای حمله به خودش درخواست کمک کرده باشد. ابن هشام در این باره چنین می گوید: «هنگامی که عبدالمطلب نزد ابرهه رفت؛ ابرهه از او پرسید: چه می خواهی؟ عبدالمطلب گفت: ۱۰۰ شترم را. ابرهه گفت تعجب می کنم که خانه دین خودت و دین آبا و اجدادت را رها کردی و در جستجوی شترانت هستی؟ عبدالمطلب گفت: من صاحب شتران خود هستم و این خانه صاحبی دارد.» (ابن هشام، ۴۹/۱۹۶۴: ۱)

#### ۲. موفقیت نمایندگان اعزامی قریش نزد نجاشی

وات بر این دیدگاه خود اصرار ورزیده و معتقد است فرستادگان مشرکان با آگاه ساختن نجاشی از ضعف محمد(ص) در مکه مانع تحقق اهداف او شدند. (وات، ۱۳۴۴: ۶۸) مشخص نیست که قانع کردن نجاشی به ندادن کمک جدی به مسلمانان و برملا کردن ضعف مسلمانان در مکه و این موفقیت تخیلی قریشیان که در هیچ منبع اسلامی ذکر نگردیده، چگونه به ذهن وات رسیده و با استناد به ۶-کدام منبع صورت گرفته است.

#### ۳. درخواست کمک نظامی از نجاشی

طلب کمک جنگی از پادشاه حبشه هم از اوام و خیالات وات می باشد. بعید است که محمد(ص) به اندیشه کمک نظامی از حبشه افتاده باشد در حالیکه در آغاز رسالتش بوده و مسلمانان قبل از هجرت به مدینه اجازه قتال و جنگ نداشتند. (مطعنی، ۱۴۱۳: ۶۸) در گزارشات تاریخی اثری از درخواست سرکوبی قریش و دست نیاز دراز کردن به سوی نجاشی از سوی پیامبر(ص) در دوران مکه وجود ندارد و وات کمترین مدرکی برای اثبات مدعای خود نشان نداده است. (حسینی طباطبایی، ۱۳۶۶: ۱۱۱/۲)

اگر هدف پیامبر(ص) جلب پشتیبانی نظامی از حبشه بود، دیگر نیاز به اعزام این همه نفرات و خانواده‌هایی که با خود زنان و کودکان و پیران داشتند، نبود. برای گرفتن موافقت و کمک نظامی چهار یا پنج مرد کفایت می کرد و نیازی نبود که این افراد این همه مدت آنجا اقامت کنند. از سوی دیگر آیا چنان بیوند مستحکم بین پیامبر(ص) و نجاشی وجود داشته که کشور خود را پایگاهی برای جنگ با قریش قرار دهد؟ در مجلس گفتگوی جعفر بن ابیطالب با نجاشی وی کلمه‌ای درباره گسیل سپاه بر زبان نیاورد. چگونه میشود که جعفر برای جلب کمک و فرستادن لشکری به مکه، روانه حبشه شده باشد ولی از این مقوله هیچ سخنی نگوید؟ اگر نیت پیامبر(ص) از فرستادن جعفر، برخورداری مسلمانان از کمک نظامی نجاشی بود، جا داشت جعفر پس از مدتی نه چندان دراز به مکه بازگردد و نتایج مذاکرات خود را به رسول خدا(ص) گزارش کند؛ ولی جعفر حدود ۱۵ سال (تا سال هفتم هجری) بعد به مدینه آمد. (ابن-عبدالبر، ۱۴۱۲: ۲۴۲/۱) اما براساس فرمان پیامبر(ص)، جعفر وظیفه سخنگویی و سرپرستی مهاجران و ساماندهی امور را برعهده داشت. در نامه پیامبر(ص) به نجاشی در کتاب «مجموعه الوثائق السیاسیه للعهد النبوی و الخلافة الراشده» کمترین اشاره‌ای به آن نیست که نجاشی سپاهی را به یاری مسلمانان مکه گسیل دارد و این فرضیه بی-اساس است. (حمیدالله، ۱۴۰۷: ۴۴)

#### احتمال پنجم: شکاف حاد عقیدتی درون جامعه نوظهور اسلامی

شکاف عقیدتی بین مسلمانان اولیه آخرین و موجه ترین دلیل هجرت از نظر مونتگومری وات است. او می نویسد:

«مشکل است در برابر این نتیجه بایستیم که موثقتترین دلیل برای این هجرت وجود یک شکاف حاد عقیدتی درون جامعه نوظهور اسلامی بود. بعد از ارائه اولین فهرست مهاجران توسط ابن اسحاق، ابن هشام نکته ای حائز اهمیت بدان افزوده که رهبر آنان، عثمان بن مظعون بود و ابن سعد نیز اثبات کرده که چگونه او در دوران جاهلیت از شراب اجتناب می کرد و چگونه بعدها خواست که امور ریاضتی به اسلام وارد کند؛ اما محمد(ص) آن را تأیید نکرد. در آغاز دعوت محمد(ص)، عثمان به همراه چهارتن از دوستانش، که مردان مهمی بودند و او بی شک در درجه نخست آنان بود، نزد محمد(ص) آمدند و اسلام آوردند. بنابراین او مطمئناً رهبر گروهی درون مسلمانان تلقی می شد و به نوعی رقیب گروه دیگری بود که توسط ابوبکر هدایت می شد. بنابر سخنان عمر که توسط ابن سعد ثبت شده، حتی بعد از وفات محمد(ص) و ابوبکر، او کمی درباره عثمان سوء ظن داشته؛ زیرا در بستر مرده بود [نه در جنگ]، این امر نشانه‌ای از وجود رقابت بین عثمان بن مظعون و گروه ابوبکر و عمر بود.» (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۶)

«اشارات دیگری نیز راجع به اختلاف بین مسلمانان وجود دارد. درباره خالد بن سعید (از عبدشمس) از مسلمانان اولیه، گفته شده که اولین نفری بود که به حبشه رفت؛ اما او تا غزه خیبر بازنگشت و بعد از وفات محمد(ص)، او ظاهر می شود که دشمنی هایی نسبت به ابوبکر نشان داده که احتمالاً نشانه ای دیگر از وجود گروهی مخالف ابوبکر است. وضعیت حجاج بن حارث بن قیس (از سهم) نیز جالب است؛ شاید اسم او با حارث بن حارث بن قیس یکی

گرفته شده باشد. او که با مسلمانان در بدر می جنگید، به اسارت گرفته شد؛ اما به نظر می رسد یکی از مسلمانانی بوده که به حبشه مهاجرت کرده بود. پذیرفتن نکته اخیر، مورد تشکیک بعضی از منابع اسلامی واقع شده؛ اما از دید منابع بعدی، شک آنان قابل درک است و دلیلی برای انکار این که او یک مهاجر بوده، نیست. آیا اگر یک مهاجر حبشه چنین کاری کرده؛ امکان نداشته دیگران هم چنین کرده باشند؟ افراد زیادی هستند که برای رسیدن آنها به مدینه، تاریخی در منابع ارائه نشده است. سرانجام نعیم بن عبدالله النّجّام (از عدی) که احتمالاً زعیّم قبیله عدی بوده و او و ابوبکر برجسته‌ترین مردان در میان مسلمانان اولیه‌ای بودند که به حبشه نرفتند. اما به نظر می رسد رفتار سردی بین او و اعضای اصلی که در واقع گروه ابوبکر بود، وجود داشته است. او حداقل تا سال ششم هجری به مدینه نرفت. شاید تا حدودی نظیر آن چیزی بود که عروه می گوید: «بعضی از آنان فریفته و گمراه شده بودند؛ البته عروه شاهدی بی طرف نیست؛ چون پدرش، زبیر بن عوام، پیرو عثمان بن مظعون بود و احتمالاً درباره انگیزه‌ها و تاریخ های مرتبط دقیق نیست.» (وات، همان)

وات در ادامه می نویسد:

«ظاهراً مهاجران حبشه مردانی بودند با عقاید دینی اصیل. این عقاید گاهی حتی قبل از پیامبری محمد(ص)، در افرادی مثل عثمان بن مظعون و عبیداله بن جَحش (که در حبشه مسیحی شد) وجود داشته است. چنین مردانی به پذیرش سیاست ابوبکر، به عنوان دومین امیر بعد از محمد(ص)، بی‌میل بودند. آن سیاست چه بوده؛ ما فقط می توانیم حدس بزنیم. شاید اصرار بر این بوده که محمد(ص)، به دلیل مفهوم سیاسی-اجتماعی رسالتی که اعلام کرده بود، می‌بایست هم به عنوان رهبر سیاسی و هم به عنوان رهبر دینی پذیرفته شود. آنانی که در مکه ماندند (به جز یک استثناء یعنی عدی) آمادگی زیادی برای تبعیت از رهبری قبیله هاشم بر اساس پیمان قدیمی حلف الفضول داشتند. سیاست ابوبکر هر چه بود، بی شک محمد(ص) آن را تأیید می کرد.» (وات، ۱۹۵۳، همان)

«این گفته که محمد(ص) ابتکار عمل را بدست گرفت؛ شاید کوششی برای اختفای انگیزه های اساسی کسانی باشد که او را در مکه ترک کردند. با توجه به شخصیت [نبوغ] محمد(ص)، او به سرعت از تفرقه و اختلاف اولیه آگاه شده و با پیشنهاد هجرت به حبشه، گامهایی برای حل مشکل برداشته است. سرعت نسبی آشتی با عثمان بن مظعون و دیگرانی که قبل از هجرت به مدینه، به مکه برگشتند؛ حداقل به این اشاره دارد که هرگز اختلافی کامل بین آنان و محمد(ص) وجود نداشته است. قطعاً در نهایت آنها رهبری محمد(ص) و جایگاه ویژه ابوبکر را پذیرفتند و به عنوان مسلمان شجاعانه در جنگ بدر جنگیدند.» (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۷)

### نقد و تحلیل احتمال پنجم

وات برای اثبات اختلاف حاد در میان جامعه نوظهور مسلمانان شبهاتی را مطرح می نماید که عبارتند از:

#### ۱. اختلاف و رقابت بین گروه عثمان بن مظعون و گروه ابوبکر و عمر

در پاسخ به این شبهه باید گفت که مسأله رهبری اولیه گروه مهاجران توسط عثمان بن مظعون، توسط ابن هشام بیان شده؛ نه ابن اسحاق. جای تعجب است که وات کمترین اشاره ای به جعفر که در منابع اسلامی به عنوان سرپرست مهاجرین حبشه معرفی شده نموده و به جای آن نقش عثمان بن مظعون را برجسته و شخصیت او را غیرمعمول بالا برده است. او پیوستن عمر به گروه ابوبکر در مخالفت با عثمان را نمونه‌ای از این شکاف بر می شمارد. این مطلب کاملاً بی اساس است؛ زیرا عمر براساس گزارشات تاریخی، بعد از هجرت گروه اول مسلمانان به حبشه که عثمان بن مظعون هم در میان آنان بود، اسلام آورد. (ابن‌اثیر، بی تا: ۵۷/۲) بنابراین گروه فرضی تحت رهبری ابوبکر و عمر قبل از اسلام آوردن عمر، وجود نداشته است. وات، سوءظن عمر به اینکه چرا عثمان در میدان نبرد کشته نشده را تعبیر به استمرار دشمنی حزب عثمان بن مظعون با حزب ابوبکر می کند؛ در صورتیکه در ادامه روایت اصلی در کتاب طبقات، که منبع مورد وثوق وات بوده، چنین آمده است: «عمر با خود اندیشید که چرا عثمان در نبرد کشته نشد، اما وقتی ابوبکر هم در بستر مرد، با خود گفت: وای بر من. پس منزلت عثمان در نظرم به قبل بازگشت.» (ابن‌سعد، ۱۳۷۴: ۳/۳۴۶) در حقیقت روایت ابن سعد عکس نتیجه ای است که توسط وات بیان شده، زیرا عمر در پایان این روایت گفته که عزت عثمان در نظرم اعاده شد. در نتیجه این روایت بیانگر وجود دشمنی بین آنان نبوده؛ بلکه فهم نادرست وات از آن، منجر به چنین خیال پردازی در خصوص وجود دو گروه رقیب در بین مسلمانان اولیه گردیده، در حالیکه در کتب سیره چیزی در مورد اختلاف بین مسلمین صدر اسلام ذکر نشده و منبع این کشف آقای وات هم تصورات و تخیلات ذهنی خودش است.

#### ۲. اختلاف دیدگاه بعضی از مهاجرین حبشه با سیاست پیامبر(ص)

استدلال وات از این اختلاف، عدم بازگشت خالد بن سعید تا غزوه خیبر و بروز دشمنی هایی از سوی او علیه ابوبکر بعد از رحلت پیامبر(ص) است. برخلاف ادعای وات چیزی از اختلاف بین خالد بن سعید و پیامبر(ص) در منابع اسلامی دیده نمی شود و بازگشت دیر هنگام خالد در سال ۷ هجری نیز نمی تواند دلیلی برای این عداوت فرضی باشد. اگر بین خالد بن سعید با پیامبر(ص) اختلافی وجود داشته، چرا در هنگام فراخوانی باقیمانده مهاجرین در سال هفتم هجری، او با سایرین بازگشت و پس از بازگشت مناصب اداری به عهده گرفته و از کتاب رسول خدا(ص) شد؟ (ابن‌سعد، ۱۳۷۴: ۱/۲۰۷؛ ابن‌حزم، ۱۴۲۴: ۲۰)

مثال دیگر، حجاج بن حارث بن قیس است. وات او را با حارث بن حارث بن قیس یکی می‌داند. حجاج در جنگ بدر با مسلمانان جنگید و اسیر شد؛ در حالیکه جزو مهاجرین به حبشه بود. وات معتقد است اگر یکی از مهاجرین چنین کاری کرده، ممکن است برخی دیگر نیز چنین کرده باشند. مصداق دیگر او از اختلاف فرضی بین مسلمانان، روابط سرد میان نعیم بن عبدالله النحام با بدنه اصلی جامعه مسلمانان و گروه ابوبکر و عدم بازگشت او تا سال ششم هجری به مدینه است. این اختلافات به زعم وات نتیجه عدم پذیرش سیاست پیامبر(ص) است؛ در حالیکه بازگشت دیر یا زود از حبشه دلیلی بر وجود ناسازگاری و عدم توافق با سیاست های پیامبر(ص) نمی‌تواند باشد؛ زیرا جعفر، پسر عموی پیامبر(ص)، هم که رهبر و سخنگوی مهاجران بود، در میان کسانی بود که دیرتر از همه بازگشتند. شاید دلیل منطقی اقامت طولانی مسلمانان در حبشه نگرانی پیامبر(ص) در خصوص کمبود مواد غذایی و پشتیبانی خارجی در این زمینه بوده که بعد از فتح خیبر این نگرانی برطرف و پیامبر(ص) طی نامه ای به جعفر دستور بازگشت دادند.

وات مردانی که به حبشه رفته را افرادی با اعتقاد راستین و قوی معرفی می‌کند که حاضر به پذیرش سیاست ابوبکر مبنی بر پذیرفتن همزمان رهبری سیاسی و دینی پیامبر(ص)، نبودند. او معتقد است مهاجرین قبایل خارج از پیمان حلف الفضول حاضر به پذیرش رهبری فردی از بنی هاشم نبودند و نتیجه می‌گیرد پیامبر(ص) برای علاج این مشکل، پیشنهاد هجرت به حبشه را داد. اما باید توجه نمود که در آن شرایط فشار روحی و جسمی مشرکان علیه تازه مسلمانان، اگر چنین اختلافی وجود داشت به راحتی مورد بهره برداری کفار قرار می‌گرفت.

همانگونه که گفته شد وات در اظهاراتش دچار تناقض گویی است؛ او از طرفی پیش از این در همین کتاب می‌گوید وقتی مسلمانان، اسلام می‌آوردند هیچ آگاهی روشنی از دخیل بودن عوامل اقتصادی و سیاسی در آن چه انجام می‌دادند، نداشتند. (وات، ۱۹۵۳: ۹۷) و از سوی دیگر، هنگام هجرت به حبشه، مسلمانان را افرادی آگاه از پیامدهای سیاسی دعوت پیامبر(ص) معرفی می‌کند که آمادگی پذیرش رهبری سیاسی یک بنی هاشمی را نداشته و به همین دلیل تن به هجرت به یک سرزمین خارجی دادند. (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۵) اگر برتابیدن رهبری سیاسی پیامبر(ص) برای آنان آنقدر قوی بود که آنان را وادار به خود تبعیدی و ترک خانه و جامعه خودشان کرد، آنها می‌بایست پیامبر(ص) و اسلام را کاملاً رها می‌کردند نه اینکه نیمی را بپذیرند و نیمی را رها کنند. وات غافل از این است که تئوری او با واقعیت مشهوری که خود رسول خدا(ص) پیشنهاد هجرت به حبشه را به پیروانش داده، ناسازگار است. البته وات تلاش کرده این ناسازگاری را با گفتن این جمله که «محمد(ص) با پیشقدم شدن در پیشنهاد هجرت به حبشه، انگیزه‌های اساسی کسانی که او را ترک کردند، مخفی کرد». (وات، ۱۹۵۳: ۱۱۷) این نکته را به مخاطب منتقل کند که حتی آگاهی پیامبر(ص) از این مشکل تخیلی براساس نبوغش بوده نه نبوتش. اگر چنین بوده آیا بهتر نبود ایشان به جای از دست دادن بخش زیادی از پیروانش، از جنبه سیاسی رسالتش چشم پوشی می‌کرد. اگر این اختلاف در سطح جامعه ظاهر شده بود، چرا این افراد ناسازگار بدون بلند کردن صدای اعتراض و شکایت، خود را تسلیم دستور تبعید پیامبر(ص) کردند؟ چرا دختر و داماد و پسر عموی پیامبر(ص) در میان مهاجرین بودند؟ بر مبنای اظهارات وات در مرحله آغازین دعوت پیامبر که هنوز سرنوشت اسلام نامعین بوده، ابوبکر اصرار بر ترغیب نومسلمانان به پذیرش رهبری سیاسی پیامبر(ص) داشته با این هدف که خودش دومین فرد در فرماندهی باشد. این فرضیات بی پایه و توجیه ناپذیر است؛ زیرا در منابع تاریخی هیچ نشانه‌ای از این اقدام ابوبکر، وجود ندارد. بعلاوه این فرضیه با واقعیت پذیرفته شده توسط خود وات که هجرت به حبشه در طی دو سال و به صورت جریانی از گروههای کوچک صورت گرفته در تضاد است. وات ادعا می‌کند اختلافاتی بین عثمان بن مظعون و پیامبر(ص) وجود داشته و برای اثبات آن به ماجرای رهبانیت و تمایل عثمان به گوشه گیری و اعتراض همسرش اشاره دارد. این در حالیست که عثمان به فاصله کوتاهی بعد از هجرت، بازگشت و در میان مهاجران به مدینه قرار گرفت و در جنگ بدر همراه پیامبر(ص) و دیگر صحابه جنگید.

البته یکی از دلایل این هجرت جلوگیری از درگیری بوده تا اینجا با آقای وات هم عقیده ایم؛ اما نه به دلیل درگیری مسلمانان با هم؛ بلکه به منظور جلوگیری از درگیری بین مسلمانان و مشرکان بود. ادامه وقایع مکه و حضور مسلمانان می‌توانست به درگیری آنان با مشرکان بینجامد. خروج بیش از هشتاد مسلمان از مکه از شدت تنش می‌کاست و فرستادن جمعی از مسلمانان به محیطی دور دست که در میان آنان مشاهیری چون جعفر بن ابی طالب و عثمان بن مظعون بودند، اقدامی پیشگیرانه در برابر خطر نابودی جامعه کوچک مسلمانان تحت فشار در مکه بود. (جعفریان، ۱۳۸۳: ۳۴۴) این موضوعی بود که رسول خدا(ص) از آن پرهیز داشت؛ زیرا هدف پیامبر(ص) در دوره مکی، تربیت و پرورش مسلمانان بود و براساس بینش حکیمانه‌ای که داشتند، نمی‌خواستند برخورد و درگیری بین تازه مسلمانان و مشرکان بوجود آید و نهال نوپای اسلامی آسیب ببیند، بنابراین گروهی از آنان را به سوی حبشه فرستادند. در نتیجه فرضیه وجود اختلاف بین مسلمانان و ناسازگاری با سیاست های پیامبر(ص) و سپس آشتی سریع آنان از تصورات و اوهام آقای وات بوده که با منابع تاریخی تطابق ندارد.

در پایان به نظر می‌رسد، براساس نبوغ بالای رسول خدا(ص) که بارها مورد تاکید این کشیش خاورشناس بوده، ایشان به دنبال ایجاد پایگاهی امن در خارج از مکه، در صورت شکست دعوت در مکه بود که هرگاه بلائی از جانب قریش یا دیگران بر مدینه نازل شد، مسلمین نقطه حرکت دیگری داشته باشند. (شاکر، ۱۹۸۷: ۷۷) به همین دلیل ابتدا تعدادی را برای بررسی اوضاع و جلب نظر نجاشی به حبشه فرستاد تا با توجه به مسیحی بودن نجاشی، اگر پایگاه مسلمانان در مکه به خطر افتاد، بتوانند به حبشه بروند. در نتیجه این امر جعفر به انگیزه دعوت و تبلیغ اسلام در خارج از شبه جزیره عربستان فرماندهی مهاجرین را به عهده گرفت و وظیفه او معرفی اصول و اهداف و ارزشهای دین اسلام بود. بنابراین هدف پیامبر(ص) از صدور دستور هجرت، علاوه بر دور کردن آنان از محیط فشار و شکنجه، این بود که پایگاهی برای تبلیغ اسلام در حبشه به وجود آورد که زمینه نشر اسلام را فراهم نماید. آنچه



این نظرات را تا حدی قابل قبول می‌کند از تباطؤ بازگشت جعفر و صلح حدیبیه و فراغ خاطر پیامبر(ص) برای دعوت سران ممالک به اسلام در اواخر سال ششم هجری است.

### نتیجه

یافته‌های پژوهش حاضر بیانگر این است که در پرداختن به ماجرای هجرت مسلمانان به حبشه اختلافی اساسی بین دیدگاه مورخان مسلمان و دیدگاه مونتگومری وات وجود دارد. همه منابع تاریخی اسلامی می‌گویند این هجرت بعد از شدت گرفتن اذیت و آزار مسلمین توسط مشرکان مکه و فرمان رسول خدا(ص) برای رفتن به حبشه انجام شد، اما وات، که وقایع تاریخ اسلام و زندگی پیامبر(ص) را با دیدی شکاکانه و منتقدانه مورد بررسی قرار داده، هجرت به حبشه را حقیقتی مسلم، ولی تفسیر دلایل آن را مبهم می‌داند. او در عوامل هجرت مسلمانان به حبشه پنج احتمال شامل: رهایی از آزار و شکنجه، پیشگیری از خطر ارتداد، فعالیت اقتصادی و تجاری، تلاش برای جلب کمک نظامی از حبشه و مهمتر از همه و اصلی‌ترین احتمال هجرت به حبشه را شکاف حاد عقیدتی و اختلاف و دودستگی مسلمانان ذکر می‌کند. او در لابه لای تحلیل و ارائه نظرات خود، ضمن القای تردید و تشکیک در منابع اسلامی شبهات زیر را مطرح کرده است:

۱. اذیت و آزاری که مسلمانان با آن مواجه بودند، شدید و جدی نبوده و بعید است که اشخاص بلند مرتبه<sup>۳</sup> ای چون جعفر ابن ابیطالب، عثمان بن مظعون و... به این دلیل مهاجرت کرده باشند و اگر چنین بوده چرا به مجرد ایجاد امنیت در مدینه برنگشته و گروهی تا سال هفتم هجری در حبشه باقی ماندند؟
  ۲. دعوت از جعفر و باقی مانده مهاجرین حبشه در سال هفتم هجری برای تحکیم جایگاه و موقعیت محمد(ص) در مدینه بوده است.
  ۳. محمد(ص) احتمالاً همچون جدش، عبدالمطلب، درصدد جلب کمک نظامی از حبشه برای سیطره بر مکه و علاقمند به تبدیل حبشه به پایگاهی برای حمله به تجارت مکه و بدست آوردن راه تجاری جدید از جنوب به امپراطوری بیزانس برای شکستن انحصار مکیان بر راه تجاری جنوب بوده است.
  ۴. دلیل اصلی این هجرت وجود اختلافات حاد عقیدتی در میان اعضای جامعه نوظهور اسلامی از جمله دو گروه ابوبکر و عثمان بن مظعون بوده و زمانی که محمد به وجود این اختلاف پی برد، برای چاره جویی پیشنهاد هجرت به حبشه را مطرح کرد.
  ۵. بازگشت جمع زیادی از مهاجران حبشه قبل از هجرت به مدینه، اشاره به بازگشت پیوند و دوستی، بین آنها دارد.
  ۶. هجرت به حبشه، اجرای فرمان محمد نبود؛ بلکه خود مهاجران به آن اقدام نمودند و آنچه در منابع اسلامی آمده که محمد به اصحاب خود فرمان هجرت داده، برای پوشاندن انگیزه‌های حقیقی کسانی است که مکه را ترک کرده بودند.
- با تحلیل و نقد نظرات مطرح شده از سوی ویلیام مونتگومری وات و براساس مستندات تاریخی و دلایل عقلی و منطقی نتایج زیر از این پژوهش حاصل شد:

۱. علیرغم این که وات کشیش بوده و بیشتر عمر خود را در خدمت به مسیحیت گذرانده؛ اما در بررسی تاریخ اسلام دیدگاهی سکولار و مادی گرایانه داشته است.
۲. برخلاف مسلمانان که به الهی بودن رسالت پیامبر(ص) اعتقاد داشته و وحی الهی را در امور و حوادث صدر اسلام مؤثر دانسته و «هجرت» را در گسترش و بقای اسلام دارای نقش به‌سزایی می‌دانند، وات به الهی بودن نبوت پیامبر(ص) اعتقادی نداشته و در جستجوی علل مادی هجرت به حبشه است.
۳. وات چهار احتمال مطرح کرده که در قالب آنها شبهات زیادی مطرح کرده و سپس آنها را رد کرده و قابل پذیرش نمی‌داند؛ در حالیکه اگر مردود بوده چرا مطرح کرده است؟ او در قالب این احتمالات تشکیک بسیاری به رویدادهای تاریخ اسلام وارد می‌کند. همچنین وات با انتخاب گزینشی مطالب از منابع تاریخ اسلام، به دنبال اثبات فرضیات خود بوده نه تحلیل مستند رویدادی تاریخی. این امر در تقطیع گزارش ابن سعد درباره سوءظن عمر به عثمان بن مظعون کاملاً مشهود است.
۴. وات به جای تکیه بر منابع و تفاسیراصیل اسلامی بر دیدگاه مستشرقانی نظیر کائتانی که خود گرفتار حجاب‌ها و افکار مادی بوده و از داشتن معرفت صحیح قرآنی و دیدگاه الهی محرومند، تکیه نموده و نتوانسته به درستی سیره رسول خدا(ص) و حوادث تاریخ اسلام را بشناسد و در معرفی آن به مخاطبان غربی خود، مؤثر باشد.
۵. به نظر می‌رسد مهمترین ایراد وات این است که او تحلیل خود را بر مبنای فرضیات بی‌اساس و تخیلی قرار داده تا با خیالات و تصورات خود این رویداد تاریخی را تغییر داده و به نتیجه دلخواه خود برسد. وجود شکاف عقیدتی بین مسلمانان، تقسیم مسلمانان به دو گروه طرفدار ابوبکر و عثمان بن مظعون، درخواست کمک نظامی از حبشه و موفقیت نسبی نمایندگان قریش در مهار نجاشی، در هیچ منبع تاریخی ذکر نشده است.
۶. برخلاف وات که تا حد زیادی وارد جزئیات این رویداد شده، محققان و مورخان مسلمان به جزئیات این رویداد، نظیر تأخیر زیاد در بازگشت گروهی از مهاجران کمتر مورد توجه نموده و می‌توان گفت ابعادی از این هجرت و عوامل مادی موثر در آن، مورد غفلت آنان قرار گرفته که نیازمند تحقیق منصفانه و غیر مغرضانه است.

۷. وات درمقابل این واقعه تاریخی و اتفاقی که در منابع اسلامی در مورد انگیزه های این هجرت وجود دارد، موضع گرفته تا در صحت منابع اسلامی تشکیک روا داشته و در نتیجه به طور غیرمستقیم دین اسلام را نزد مخاطبان غربی اش ناقص و مجعول جلوه دهد. وات می خواهد پندارهای بی اساس خود را به تاریخ بیفزاید و به جای تاریخ نگاری، تاریخ سازی می کند.

در خاتمه باید گفت اگرچه تحلیل و بررسی همه ی جوانب مسأله، ظاهری علمی و آکادمیک به دیدگاه او بخشیده؛ اما کندوکاو عقلی بدون یافتن دلیل و پشتوانه ی نقلی در تحقیقات تاریخی ثمری نخواهد داشت. همچنین اهمیت دارد که بدانیم این کندوکاو با چه هدفی صورت گرفته است. وات برخلاف مستندات تاریخی و حدیثی و بیشتر براساس حدس و گمان به شبهه افکنی در زمینه علل مهاجرت مسلمانان به حبشه پرداخته و دلایل مد نظر او بیشتر تراوشات ذهنی اش بوده و قصد او تحمیل اوهام و خیالات خود بر وقایع تاریخی به منظور ایجاد تردید در منابع تاریخ اسلام و جایگاه رفیع پیامبر رحمت(ص) و رسالت او، نزد مخاطباننش است.

## منابع

### قرآن کریم

- ابن اثیر، عزالدین علی (بی تا)، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- \_\_\_\_\_، الکامل فی التاریخ (۱۳۷۴ش)، ترجمه حسین روحانی، تهران: اساطیر
- ابن حزم الأندلسی، علی بن أحمد (۱۴۲۴ق) جوامع السیره النبویه، بیروت: دارالکتب العلمیه
- ابن سعد، محمد بن منیع (۱۴۱۰ق) الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت: دار الکتب-العلمیه
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴ش)، الطبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبد الله (۱۴۱۲ق) الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، بیروت: دارالجمیل
- ابن هشام، ابومحمد عبدالملک (۹۶۴م)، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقاء، ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، قاهره: تراث الإسلام.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳ش)، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تهران: نشر مرکز
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۴ق)، صحیح بخاری، بیروت: دارالفکر
- بلادری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق)، انساب الاشراف، بیروت: دارالفکر.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین (۱۳۶۱ش)، دلائل النبوه، ترجمه اصغر مهدوی دامغانی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۳ش)، سیره رسول خدا(ص)، قم: معارف اهل بیت.
- جمیل، محمد بن فارس و جعفریان، رسول و (بی تا) مهاجرت به حبشه، مترجم: ذکاوتی قراقرزلو، علیرضا، قم: ناشر کتابخانه تخصصی اسلام و ایران
- حسینی طباطبائی، مصطفی (۱۳۶۶ش) خیانت در گزارش تاریخ، نقد کتاب ۲۳ سال، تهران: چاپخش
- حمیدالله، محمد (۱۴۰۷ق)، مجموعه الوثائق السیاسیه للعهد النبوی و الخلافة الراشده، بیروت: دارالنفائس
- راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، دمشق: چاپ دارالقلم.
- راوندی، سعید (۱۴۰۹ق)، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه الإمام المهدی
- رزاقی موسوی، سید قاسم (۱۳۸۵ش)، «نقد و بررسی دیدگاه وات درباره سیره نبوی»، پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد، قم: موسسه امام خمینی(ره).
- رسولی محلاتی، سیدهاشم (۱۳۶۸ش)، درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شاکر، محمود (۱۹۸۷) مع الهجرة إلى الحبشة، دمشق: المکتب الإسلامی للطباعة والنشر
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۵۹ش) تفسیر مجمع البیان؛ ترجمه و نگارش احمد بهشتی؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی، تهران: نشر فراهانی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵ش)، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵ش) مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- عاملی جعفر، مرتضی (۱۴۱۵ق)، الصحیح من سیره النبوی، بیروت: دارالسیره.
- مطعنی، عبدالعظیم ابراهیم محمد (۱۴۱۳ق) افتراءات المستشرقین علی الاسلام عرض و نقد، قاهره: مکتبه وهبه
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۸۱ش) بحار الانوار، جلد پانزدهم، تهران: انتشارات اسلامیة
- موسوی مقدم، سیدمحمد (۱۳۹۱ش)، «رهیافت ویلیام مونتگمری وات در حدیث و سیره پژوهی»، رساله دوره دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم.
- وات، ویلیام مونتگمری (۱۳۴۴ش)، محمد پیامبر و سیاستمدار، ترجمه اسماعیل والی زاده، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳ش). بر خورد آرای مسلمانان و مسیحیان؛ تفاهات و سوء تفاهات، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- Holloway, Richard (2006). "William Montgomery Watt A Christian scholar in search of Islamic understanding ", The Guardian, 14th November, p:20-25**

- .W. Montgomery Watt(1953), Muhammad at Mecca, Oxford: Clarendon Press**  
**.W. Montgomery Watt(1956), Muhammad at Medina, Oxford: Clarendon Press**  
**.W. Montgomery Watt(1961), Muhammad, Prophet and Statesman, Oxford: Oxford University Press**